

# رنج و سرگشتگی

فردریک فرانسوا شوپن<sup>۱</sup>

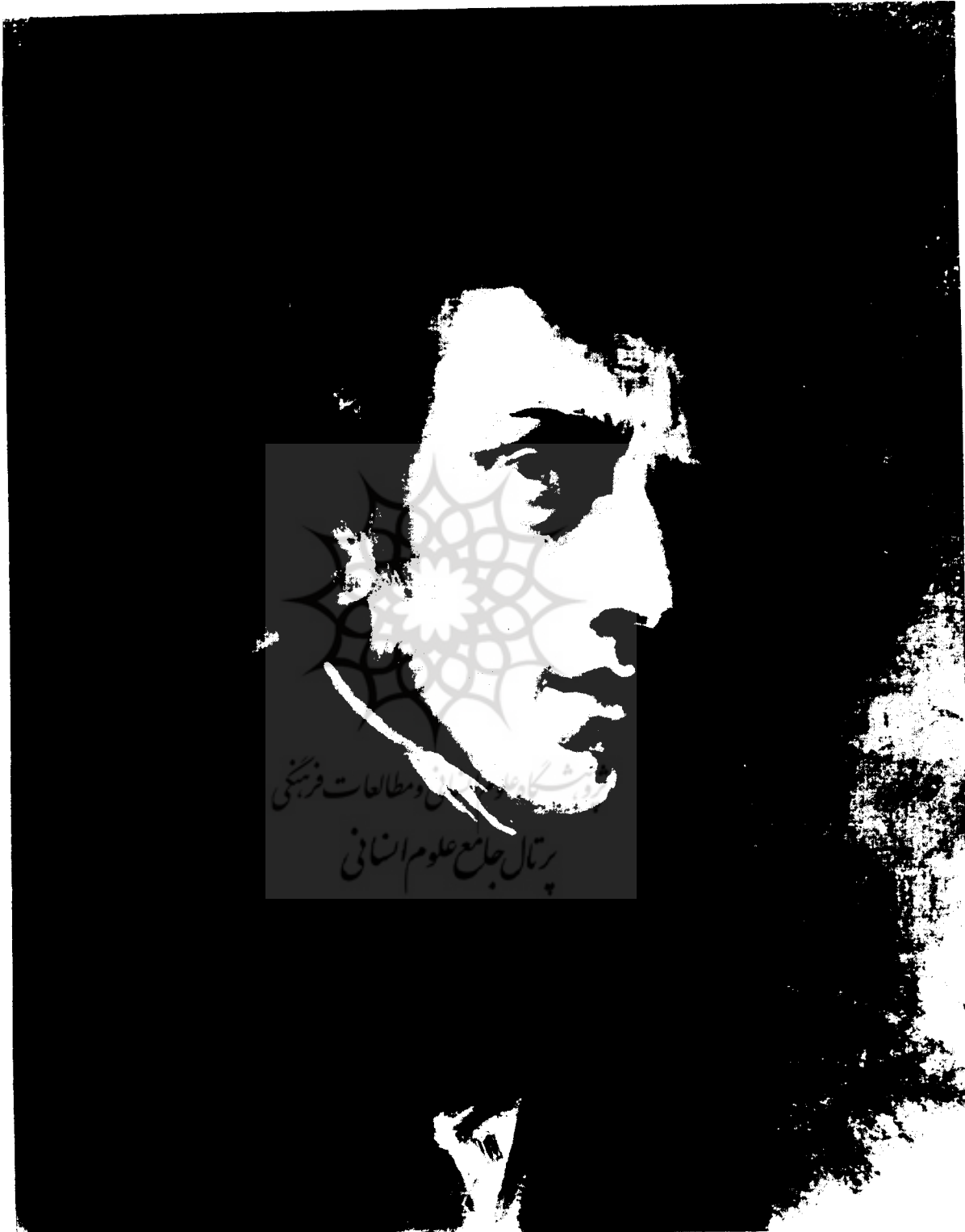
قاسم رضازاده طامه

شوپن، پدیدآورنده آهنگ‌های کوتاه و نغمه‌های دلپذیر، استاد مسلّم آفرینش «مارش» و هنرمندی که وطنش را، نغمه‌های شورانگیز اسلاوها را و در غایت حسّ غریب‌آشنای، درونمایه‌هایی از شیفتگی و شور به پیانورا در سونات‌ها و نوکتورن‌هایش جاودانه منعکس نمود. نگرشی کوتاه به هستن و زیستن این یگانه و میراث‌بر نبوغ الهی محتوای مقاله زیر است.



وقتی در محفلی کوچک با فضایی صمیمی و دوستانه به نوایی گوش می‌دهیم که در آن احساسات متفاوتی چون غم و شادی یا هیجان و سکون به نحوی استادانه روح مستمع را به بازی می‌گیرند بی‌اختیار کودکی را به یاد می‌آوریم که از شدت بی‌قراری و از فرط شوق می‌گرید زیرا پدر با فلوتی سحرانگیز و مادر با صدایی آسمانی قطعه‌ای را اجرا می‌کنند که فردی یک خردسال آن را با ذره‌ذره وجودش درمی‌یابد. او از همان اوان زندگی با پیانو الفتنی غریب داشت. کار با این ساز را از شش‌سالگی با آموختن گام‌های معتدل باخ نزد ادالبرت زیونی<sup>۲</sup> آغاز کرد و در ۸ سالگی اولین کنسرتوی خود را در حضور جمع به اجرا درآورد و توانست در نزد طبقات اشرافی لهستان برای خود اعتباری کسب کند. آن‌ها شیفته آن طفل خردسال و فریبا شدند و نواختن او را مطبوع طبع خود یافتند. در همین سنین او شروع به ساختن قطعات کوچک نمود و در این راه از آموزش‌های ژوزف السنر<sup>۳</sup> که بهترین استاد موسیقی ورشو بود سود بُرد. شاید بهره‌گیری از تعالیم این استاد بزرگ‌ترین شانس زندگی شوپن بود. زیرا السنر اعتقاد داشت که هنرجو باید ذوق منحصر به فرد خود را بیدار و تقویت کند به همین جهت شوپن مجال آن را یافت تا ذوق خود را پرورد و با پرهیز از تصنیف قطعات مفصل و قش را صرف پرورش نبوغ خود کند. او آثارش را در ۱۲ یا ۱۳ نوع ازایه داد که برخی از آن‌ها را باید از ابتکارات شخصی‌اش بدانیم و در طول زندگی هنری خود هرچند بیش‌تر وقت خود را مصروف پیانو نمود و حتی یک اپرا یا اوراتوریو یا سمفونی نیز تصنیف نکرد لیکن موفق شد تعبیرات خاصی را کشف کند به گونه‌ای که با نواختن یکی دو میزان از تصنیفاتش تعلق آن قطعه به او مشخص می‌شود. درپیش‌گرفتن چنین رویه‌ای باعث شد تا گروهی از منتقدان، او را صرفاً مصنف آهنگ‌های کوتاه و خوش معرفی کنند ولی از سویی نمی‌توانستند انکار کنند که آثار او مشحون از تنوع و دقایق بی‌منتهاست.

آثاری که مدام به گام‌های مینور متمایل‌اند و جلوه خاصی دارند و بعضاً شنونده را به سبب شباهتی که بین ترکیبات آن موجود است فریب می‌دهند و حتی گاهی یکنواخت به نظر می‌رسند. دامنه ابتکارات و ابداعات شوپن بسیار وسیع بود شاید بتوان او را جزو اولین کسانی دانست که آهنگ‌های قوم اسلاو را در موسیقی غربی داخل کرد که این نشان می‌دهد او تعلق خاطر زیادی به قوم اسلاو داشت ولی با این حال و با وجود لهستانی بودن مادرش تنها ۲۰ سال اول زندگی خود را در لهستان گذراند و بعد از آن تا پایان عمر در سرزمین پدری‌اش، فرانسه باقی ماند. نکته عجیب این جاست که او را مصنف لهستانی می‌دانند با آن‌که بارزترین نمونه‌های موسیقی رمانتیک فرانسه توسط او تصنیف شد. زمانی که شیوه کلاسیسیم در شرف هزیمت بود، شوپن ولیست خود را به‌عنوان استادان بلامنازع رمانتیک معرفی نمودند. حتی فتیس<sup>۴</sup> منتقد معروف عصر که هرگز از کسی تمجید نمی‌کرد به سبب اجرای یک کنسرت توسط شوپن در همان سال ورودش به پاریس (۱۸۳۱) فریاد تحسینش بلند شد و مندلسون هم که گاهی از روی تحقیر او را شوپیتو می‌خواند با اشتیاق فراوان نوازندگی او را ستود و شوپن را پاگانینی پیانو نامید. نخستین سال‌های ورود او به فرانسه جزو شادترین سال‌های زندگی‌اش محسوب می‌شد زیرا مشکلات مالی او توسط گروهی از اشراف مرتفع می‌گردید و می‌توانست در تالارهای خصوصی و در حضور تعداد بی‌شماری از مردم اوقات خود را سپری کند و به تصنیف قطعات والس بپردازد. والس مینوئه در ربمل معروف‌ترین آن‌هاست. هرچند منتقدانی چون جیمز هونه‌کر این اثر را گرانبها و ماندگار معرفی کرده‌اند لیکن باید پذیرفت که قطعات والس جزو کارهای کم‌مایه و بالنسبه ضعیف شوپن محسوب می‌شوند و به‌جز قطعه‌ای که در دو دیز مینور ساخت هیچ‌کدام طنین و رنگ موسیقی واقعی او را ندارند و تمامی آن‌ها از



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

ظاهر زندگی شوپن نشأت گرفته‌اند. شاید بتوان قدرت خلاقه و هنر او را در قطعات دیگری چون پولونز<sup>۵</sup> و مازورکا<sup>۶</sup> یافت که در آن‌ها غرور ملی و احساس دلتنگی دوری از وطن موج می‌زند. با آن‌که پولونزها در دستان او با حالتی شاعرانه و کیفیتی عالی معرفی می‌شدند ولی وقتی دیگران آن را اجرا می‌کردند مورد توجه چندانی قرار نمی‌گرفتند. زیرا فقط نوازندگان فوق‌العاده ورزیده می‌توانستند از عهده نواختن آن‌ها برآیند، قطعاتی مشحون از فورتیسیمو<sup>۷</sup> و اسفورزانندو<sup>۸</sup>. معلوم نیست مصنفی با آن کالبد نحیف خود چگونه می‌توانسته این قطعات را اجرا کند. در حالی که پولونز در فادی یز مینور آمیزه‌ای است از درد و رنج و توفان درون که مبین آرزوهای تلخ و شیرین اوست، پولونز در لابلل از فتح و ظفر حکایت می‌کند و به همین روی آن را قهرمانی<sup>۹</sup> می‌نامند.

شوپن برای بیان احساسات درونی خود به شیوه مازورکا متوسل می‌شد. ۵۶ مازورکا تصنیف کرد که در عین داشتن تفاوت‌های عمده با یکدیگر تماماً احساسات تند قوم اسلاو را منعکس می‌سازند. قطعاتی زیبا و خیال‌انگیز که همانند پرلود به محفل کرچک و ظرافت کار نوازنده نیاز دارند، هونه‌گر می‌گوید: مازورکاهای شوپن احساساتی چون طعن و طنز، غم و شادی، نشاط و گرفتگی را انتقال می‌دهند. هرچند شوپن دیوانه‌وار به موتزارت عشق می‌ورزید لیکن باخ را مقتدای خود قرار داد شاید چون آثار باخ نخستین سرمشق‌های آموزش او بودند. او با الهام از کارهای باخ، دو دوره مرکب از ۱۲ اتود تصنیف کرد که آن‌ها را در ردیف کارهای باخ برمی‌شمارند. او در اتودهایش زمینه‌های وسیعی برای ابتکار طرح کرد تا بعداً به‌منظور وسعت دادن به دامنه تک‌تک پیانو، آن‌ها را کشف کند و تقریباً در هر یک از آن‌ها تمرین خاصی را برای افزایش قدرت نوازندگی مطرح ساخت. مثلاً اتود (اپوس ۲۵ شماره ۶) برای تمرین فواصل سوم و اپوس ۲۵ شماره

۱۰ برای تمرین فواصل «اوکتاو» تصنیف شده‌اند ولی سبک تمرینی این آثار باعث نشده است تا از میزان دلپذیری آن‌ها کاسته شود.

هرچند سبک نوازندگی شوپن از سوی صاحب‌نظران و منتقدان تأیید و تمجید می‌شد ولی در بین عموم مردم جایگاه شایسته خود را نیافته بود زیرا کارهای او چندان مناسب سالن‌های بزرگ نبود و مثلاً فاقد آن شکوهی بود که در کارهای لیست به چشم می‌خورد و به همین دلیل کم‌تر مورد توجه قرار می‌گرفت. همین مسئله در ۱۸۳۵ غم و اندوه فزاینده‌ای را برای او پدید آورد زیرا در کنسرتی که برای خیریه اجرا کرد مردم علاقه چندانی نسبت به اجرای او نشان ندادند. او با روحی افسرده تصمیم گرفت تنها به تصنیف موسیقی بپردازد و هرگز دست به اجرای آن نزنند. معروف است که بعد از کنسرت به لیست گفت: من استعداد کنسرت دادن در میان جمع انبوه مردم را ندارم گویی نگاه‌های سنگین و کنجکاوانه آن‌ها اختیار را از من سلب می‌کند ولی تو برای نواختن در حضور جمع آفریده شده‌ای چون حتی اگر نتوانی توجه مردم را جلب کنی حداقل این توانایی را داری که تسلط خود را از دست ندهی. این شکست کاری به‌همراه شکست او در عشقش به کنتس ماریا وودزینسکا<sup>۱۰</sup> سبب شد تا به تصنیف قطعات نوکتورن بپردازد. قطعاتی که مناسب‌ترین وسیله برای انعکاس تلاش‌های بی‌دریغ او در یافتن عشق جاودان بودند و محصول درد و رنج او محسوب می‌شدند. در میان آن‌ها نوکتورن دو دیز مینور اپوس ۲۷ شماره ۱ و نوکتورن دو مینور از بقیه معروف‌ترند. این آثار با روحيات شوپنی که می‌شناسیم بیش‌تر از آثار دیگر هم‌آهنگی دارند و درونی‌ترین لایه‌های احساسات او را به‌نمایش می‌گذارند. در همین دوران ۴ قطعه اسکرزتزو تصنیف کرد که انسانی‌ترین آن‌ها اسکرزتزو در سی بمل مینور است. سه شماره اول آن‌ها مالا مال از هیجان و قدرت است و نواختنشان نیاز

به تسلط فراوان به فنون نوازندگی دارد. قطعات پرستو<sup>۱۱</sup> عالی‌ترین نمونه موسیقی خیلی سریع‌اند. ونتی مجموعه آثار این دوران زندگی شوپن را در نظر می‌گیریم فردی را می‌بینیم که دچار سردرگمی و ناراحتی شدید روحی است. او گاه بسیار گرفته و فرورفته در خود و گاه توفنده و پرهیجان می‌نماید و شاید اگر در ۱۸۳۸ با زنی به نام ژرژسند<sup>۱۲</sup> آشنا نمی‌شد این احساسات و حالات روحی او را از پای درمی‌آورد. ساند ۶ سال از شوپن مسن‌تر بود و شوپن در وجود او مادر مهربانی را یافت که سال‌ها به دنبالش می‌گشت و مسحور محبت‌های خانم ساند شد و به همراه او روانه جزیره مازورک<sup>۱۳</sup> گردید لیکن بدترین زمستان زندگی خود را در همین جزیره تجربه کرد، سوء تغذیه و ناسازگاری آب و هوا او را به خونریزی معده و سل مبتلا کرد و سرانجام مجبور شد در وضعی اسف‌بار به ماری بازگردد. ارمغان

این سفر سوای رنج و بیماری، چند قطعه به یادماندنی بود. او در طول اقامتش در مازورک توانست دو پولونز و یک بالاد<sup>۱۴</sup> و ۲۴ قطعه پرلود اپوس ۲۸ را تصنیف کند. شوپن در این مجموعه طیف گسترده‌ای از کارهایش را ارایه می‌دهد، از مارش عزا در دومینور تا آهنگ آتشین سی‌بمل مینور و از قطعه شاد رماژور تا آهنگ دژم لاینور. در هر حال رجعتش به ماری باعث شد تا بهبودی نسبی بیابد و پس از رهایی از بیماری قطعه بحث‌انگیز سی‌بمل مینور را ساخت و متعاقب آن دومین و بهترین قطعه از سه امپرومپتو<sup>۱۵</sup> خود را تصنیف کرد. قطعه‌ای که نه حالت بداهه‌سرایی امپرومپتوی لابل را دارد و نه به نکتورن سل بمل مازور می‌ماند و باید گفت بیش‌تر به یک بالاد شبیه است. با تمام این اوصاف باید اوج کارهای خلافت او در این دوران را فانتزی فامینور بدانیم که آن را غول خشمناک نامیده‌اند و از هر لحاظ



شاهکاری عظیم است. تم‌های آن نه تنها بسیار زیباست، بلکه بی‌اندازه قابل بسط‌یافتن است و طرح عظیم شوپن برای این قطعه قرین توفیق گردیده است. این شاهکار جواب معقولی بود به گفته‌های مستقدانی چون سرویلیام هادو<sup>۱۱</sup>. او در جایی گفته بود که آثار شوپن از حیث ساختار به طفلی می‌ماند که با اسباب‌بازی‌هایش سرگرم است و اگر بخواهد از حد خود تجاوز کند درمانده می‌گردد. هرگاه این فانتزی توسط دستانی توانا چون دستان خود شوپن اجرا شود یکی از بهترین و عظیم‌ترین آثار برای پیانوی تنها شکل می‌گیرد. اما افسوس که آرامش زندگی او بعد از تصنیف این قطعه که نقطه اوج کارهای او بود سیر نزولی را پیش گرفت و از ۱۸۴۱ به بعد فصل پُردرد و رنج زندگی او آغاز شد. به‌جز دو کنسرتی که در همین سال به‌صورتی کاملاً غیرمنتظره و از پس سال‌ها انتظار دوستدارانش اجرا کرد و مورد تشویق بی‌حد و حصر آن‌ها قرار گرفت، بقیه وقایع این دوران برای او اندوه و ناراحتی به‌همراه داشت. خبر درگذشت پدر در ۱۸۴۴، درگیری و کشمکش با بانو ساند و مشکلات مالی، روح حساس او را رنجورتر از پیش ساخت. او آخرین سونات خود را به‌سال ۱۸۴۵ تصنیف کرد، گویی می‌خواست با بهره‌گیری از آخرین توانایی‌هایش اثری بسیار زیبا را به‌نام سی‌بمل به‌یادگار گذارد. هرچند این سونات برخلاف سی‌بمل مینور از شور و قدرت تهی است لیکن احساسات لطیفی که در سرتاسر قطعه موج می‌زند رضایت خاطر را به‌همراه دارد.

در ۱۸۴۷ رابطه الفت او با ژرژ ساند به‌کلی قطع شد و هرچند شایعات زیادی در این خصوص بر سر زبان‌ها افتاد لیکن مهم تأثیر این جدایی بر روح حساس شوپن بود و از او پیکری نحیف و رنجور ساخت که هر لحظه مرگ را به خود نزدیک‌تر می‌دید. در پایان آخرین قطعه کنسرتش که به کنسرت خداحافظی مشهور شد و در تالار پلدیل به‌سال ۱۸۴۸ اجرا کرد تقریباً بی‌هوش شد و

این نشانه‌ای بود برای شوپن تا خود را برای سفری بی‌بازگشت آماده سازد. او تمام تصنیفات طبع‌نشده خود را سوزاند زیرا حس می‌کرد به خود و علاقه‌مندانش این دین را دارد که فقط بهترین آثارش را چاپ کند، اصلی که در تمام عمر به آن عمل کرد و می‌خواست در آخرین روزهای عمر نیز به آن عمل کند.

شب شانزدهم ماه اکتبر سال ۱۸۴۹ کشیشی لهستانی مراسم دعا را به‌جا آورد. پزشکی که بر بالین او حاضر بود پرسید آیا احساس درد می‌کند و شوپن جواب داد: دیگر نه. صبح روز بعد، مرگ بر تمام آلامش مُهر آرامش زده بود. در مراسم تدفینش بنا به وصیت خود او، رکونیم موتزارت را اجرا کردند و لابلانش که در مراسم تدفین به‌هون آواز بم این قطعه را خوانده بود در آیین خاکسپاری شوپن نیز این قطعه را دوباره خواند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. Frederic Fransis Choopin، فردریک - فرانسوا شوپن
۲. Adalbert Zywny، ادالبرت زویونی
۳. Joseph Elsner، ژوزف السنر
۴. Fetis، فیس
۵. Polonaise، پولوتز
۶. Mazurka، مازورکا
۷. Fortissimo، فورتیسیمو - پرصدا
۸. Sforzando، اسفورزانندو - صدای قوی
۹. Heroic، هیرمانی
۱۰. Countess Marya Wodzinska، ماریا وودزینسکا
۱۱. Presto، پرستو
۱۲. George Sand، ژرژ ساند (رمان‌نویس معروف فرانسوی)
۱۳. Majorca، مازورکا - در نزدیکی اسپانیا
۱۴. Ballade، بالاد
۱۵. Impromptu، امپرومپتو - قطعاتی که پیش‌تر حالت بداهه‌سرایی دارند
۱۶. Sir William H. Hadow، سر ویلیام هادو - مورخ موسیقی